

کارنامه غازی ادی مادر ۶۰ ساله

درجنگ دوم افغان وانگلیس



بروایت اکادمیسین علامه رشاد

مقدمه:

تصادف عجیبی است، گوئی تاریخ تکرار میشود. در تاریخ ۲ نومبر ۱۸۴۱ مردم کابل برضد قشون انگلیس، دست به یک قیام عمومی زدند و در تمام میدانهای نبرد انگلیسها ربا شکست مواجه ساخته مجبور به خروج فوری از کشور نمودند. و اینک ۳۵ سال بعد از آن، در ۲ دسمبر ۱۸۷۹ یک بار دیگر مردم افغانستان دست به قیام عمومی برضد قشون متجاوز انگلیس زدند و این بار نیز موفق شدند تاغول استعمار ربا تحمیل تلفات سنگین بر او از کشور اخراج نمایند.

غبار می گوید: "در نزدیکی قلعه قاضی جنگ شدیدی بین سپاه ملی وقشون جنرال رابرتس رخداد. این جنگ بحدی شدید بود که بالاخره به جنگ تن به تن منجر گردید. رابرتس در تمام محاذات امر فرستاد که بی درنگ به شیرپور عقب نشینی نمایند و به انگلیس های کابل امر نمود که شهر را تخلیه کره به شیرپور پناه ببرند، دروزاه های شهر رابسته و در عقب برج و بارو وضع دفاعی اختیار نمایند. او به قوای شیرپوردستور داد که دسته جات سواره انگلیسی در تنگه گذرگاه و دهمزنگ موقع گرفته، خط عقب نشینی سپاه انگلیسی را محافظت کنند. اما جنرال رابرتس قبل از آنکه ستونهای اعزامی او موفق به فرار شوند، خودش که برای بار اول محوشدن اردوی انگلیسی را به چشم خود می دید، پشت به کارزار داد و براسپ ممتاز خود قمچین کشید. این جنرال مشهور از روی نعلش کشته شدگان سپاه خود اسپ می تاخت و روبه جانب شیرپور مثل مرغ پرواز می کرد. در حالی که از تمام قشون او فقط ۴۰ سوار موفق بفرار در عقب او شدند. جنرال چنان ترسیده بود که تا شیرپور نرفت و در دهمزنگ به خانه یکی از روستائیان پناه برد و سپاهیان او بر روی بامها برآمده به محافظت از او پرداختند و همینکه شب فرارسید راه شیرپور در پیش و در آنجا تحصن گرفت." (غبار، ص ۶۲۷)

در نبرد قلعه قاضی با انگلیسها در ۲ دسمبر ۱۸۷۹ بود که در آن یک مادر دلیر ۶۰ ساله نیز شرکت داشت. این مادر غیور مشهور به "غازی ادی" بود. سرگذشت او را از قول دانشمند نامدار کشور مرحوم اکادمیسین رشاد به باز شناسی می گیریم.

الماسه يا غازي ادی:

مرحوم علامه رشاد، در رساله ای زیر عنوان "دکارنامو میرمنی" (زنان صاحب کارنامه) تعدادی از زنان دلیر افغان را به لسان پښتو معرفی نموده و یکی از این زنان دلیر همین غازي ادی می باشد.

بنابر نوشته مرحوم رشاد، غازي ادی اصلاً از کتواز ولایت غزنی و معروف به الماسه بود. این نام از آن جهت برایش داده شده بود که زنی خوش صورت و پاک سیرتی بوده است. شوهرش حبیب نامیده میشد که در میان مردم محل به حبیب کاکا شهرت داشت. این زن و شوهر فرزندی داشتند بنام شایسته خان و بنابرین غازي ادی در میان اهل قریه بنام مادر شایسته خان نیز معروف بود. گفته میشود که در سال ۱۲۹۴ هجری (۱۸۷۷م) وقتی انگلیسها بر پیوار حمله کردند، غازي ادی در آن جنگ شرکت داشت. او دوگوشه پائین چادرش را بدور کمر تاب داده و با مشک آب در سنگر جنگ برای غازیان آب و غذا و گاهی باروت و کارتوس میرسانید.

پس از آنکه در جنگ پیوار، غازي ادی، شوهر و پسر جوان خود را از دست داد، اوتفنگ و «کتاروزمه» پسر جوانش را بر شانه انداخت و مانند یک مرد در صف مبارزین قرار گرفت. غازي ادی در نشانه زدن مهارتی تام داشت و هر که را هدف میگرفت، تیرش خطا نمی رفت. غازي ادی در جنگ خوشی لوگر، و چهار آسیاب و سنگ نوشته شرکت داشت و شرکت او سبب غلیان روحیه جنگ آوری جوانان در برابر دشمن میگشت.

در جنگ سنگ نوشته که نیروهای ننگر هاری با قوای کتوازوپکتیا یکجا شده بود، غازي ادی از جا بلند شد و دو دست بطرف آسمان بلند نمود و مناجات نمود: "ای خداوند! من برای رضا و حفظ دین تو به این جنگ آمده ام، خداوند! تو بمن این توانایی را ارزانی کن تا دشمنان دین را نابود و شرف و ننگ غازیان را نگهدارم."

دعای غازي ادی بر غازیان تاثیر عجیبی نموده آنها را برای جنگ با دشمن تحریص نمود. بعد از جنگ سنگ نوشته بود که قوای جنرال محمدجانخان وردک به میدان رسیدند. و جنگجویان پکتیا و کتواز نیز از سنگ نوشته و چهار آسیاب به چوک ارعنده وارد شدند. "الماسه ادی" که تا این وقت به "غازي ادی" شهرت یافته بود، سنش به ۶۰ سال میرسید، خود را به لشکر محمدجان خان رسانید.

هنگامی که غازي ادی با قوای جنرال محمدجان خان یکجا شد، او این لندیها را با آواز بلند میخواند:

توره کوی بری به خیل کری!

که بری نه وی خوانان تل په تورو مرینه

ترجمه: شمشیر بزنید و پیروزی را از آن خود کنید

اگر پیروزی نباشد، جوانان همواره با شمشیر میزند

توری په خرچ وهی خوانانو!

وطن موخپل دی په سرو وینویی ساتونه

ترجمه: ای جوانان، شمشیر را محکمتر بزنید

وطن از ماست با خون خود آتر ا حفظ میکنیم!

چهاونی په توپو نه رنگیری!

غازي زلمیانویی په توپکو رنگوینه

ترجمه: قشله با انداخت توپ ویران نمیشود

غازمردان با تفنگ خود آنرا ویران میکنند!

جنگ د کابل جوس ته راغی!

خوانان ځنگلی لگوی کابل گتینه

ترجمه: جنگ کابل بجوش آمده است

جوانان با کاکل زدن کابل را فتح میکنند!

در جنگ قلعه قاضی، شهامت این زن در جنگ و تشجیع غازیان افغان جوش و ولوله عجیبی در میان مجاهدان برپا نمود، تا آنجا که به شکست دشمن انجامید. در این جنگ نام غازی ادی در میان تمام مبارزان بر سرزبانها افتاد. قبل از این تنها مبارزان کتواز و پکتیا غازی ادی را می شناختند، ولی اکنون همه غازیان از دلیری و شهامت غازی ادی میگفتند و او را حرمت می گذاشتند.

میگویند وقتی جنرال محمدجان خان وردگ شجاعت و دلآوری غازی ادی را دید، او را نزد خود خواست و یک رأس اسپ به او بخشش نمود و برایش گفت: **ادی!** تو با پای پیاده جهاد میکنی و از پیوار تا اینجا تمام منزل ها را پیاده طی کرده ای! این اسپ از تو باشد تا قدری آسوده شوی، گاه وجو اسپ از کمند من داده خواهد شد. غازی ادی از این اقدام محمدجان خان اظهار خوشنودی نمود، ولی اسپ را نگرفت و گفت: **« من با کدام روی بسوی شوهر و فرزند خود خواهم رفت؟ آنها خواهند گفت تو تا نزد ما پیاده آمده نمیتوانستی که بر اسپ آمده ای؟ من طعنه و پیغور آنها را قبول کرده نمیتوانم.»**

مرحوم رشاد می افزاید که وقتی قوای محمدجان خان به اصل آباد رسید نیروهای محمدعثمان خان صافی تگابی به کوه آسمایی بالا شدند تا قلعه شیرپور را زیر آتش بگیرند. غازی محمدجان خان نیروی های خود را بدو بخش تقسیم کرد: قسمتی را برای تسخیر کوه تخت شاه موظف ساخت و قسمت دیگر را برای اشغال کوه آسمایی وظیفه داد. غازی ادی هم در جمله همین سپاه دوم برکوه آسمایی بالاخرید. و با صدای الله اکبر غازیان افغان را تشجیع میکرد.

کپتان قیام الدین خان تره کی روایت میکند که گروه ما بسوی قلعه آسمایی یورش بردند، غازی ادی پیش تر از ما در صفوف مقدم قرار داشت. سیصد قدم به قلعه [شیرپور] مانده بود که غازی ادی هدف فیر دشمن قرار گرفت و نقش زمین شد. وقتی ما نزدیک غازی ادی رسیدیم دیدیم که او افتاده و از سینه و دهن او خون جاری بود. و در همین هنگام نیز الله اکبر گفت و با همین صدا جان به جانان سپرد. نامبرده علاوه میکند که وقتی ما بر قلعه فراز آمدیم سعی کردیم بسوی قلعه نظامی شیرپور پیش روی کنیم و دیگر ندانستیم که نعش غازی ادی را کی برداشت و در کدام جای بخاک سپردند. (رک: دکارنامو میرمنی، چاپ ۱۳۸۴، ص ۱۱)

مرحوم رشاد میگوید: قبر غازی ادی فعلاً نا معلوم است مگر نام او تا که یک افغان زنده باشد فراموش نخواهد شد.

باید یادآور شوم که در ۱۳۴۶-۴۷ خورشیدی که نگارنده در لیسه نادریه کابل معلم بودم، در خارج دیوار جنوبی آن لیسه در گوشه جنوب شرقی، کنار سرک کابل - پروان دوم، قبری وجود داشت که مردم آن را به غازی ادی نسبت میدادند و در شبهای جمعه بر آن شمع روشن میکردند و یاد او را گرامی میداشتند. (سیستانی، سیمای زن افغان در حماسه و تاریخ، ۲۰۱۵، کابل، ص ۱۴۴ بیعد)

پایان

د پانو شمیره: له 3 تر3

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په څیر و لولئ